

بسم الله الرحمن الرحيم

عالم افسردست و نام او جماد

جامد افسرده بود ای اوستاد

باش تا خورشید حشر آید عیان

تا ببینی جنبش جسم جهان

مرده زین سو اند و زان سو زنده اند

خامش اینجا و آن طرف گوینده اند

چون از آن سوشان فرستد سوی ما

آن عصا گردد سوی ما اژدها

ماه با احمد اشارت بین شود

نار ابراهیم را نسرين شود

خاک قارون را چو ماری در کشد

استن حنانه آید در رشد

سنگ بر احمد سلامی می کند

کوه یحیی را پیامی می کند

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می روید

محرم جان جمادان چون شوید؟<sup>۱</sup>

از جمادی عالم جانها روید

غلغل اجزای عالم بشنوید<sup>۲</sup>

## یادآوری

در جلسه گذشته بحث شد که این انسان مسیر صفر تا صد هستی را  
میخواهد طی کند. از اسفل سافلین تا اعلی علین و تا عرش الهی را

---

<sup>۱</sup> چون شما سوی جمادی میروید، کی محرم جان جماد میشوید؟ جان جماد جنبه غیرظاهری آن است. جماد صورت ظاهرش است که ما  
میبینیم مرده است.

<sup>۲</sup> یعنی اگر از اینجا حرکت کردید حقایق را میبینید. پس نگاه ماست و ارتباط ماست که تغییر میکند. در عالم تغییری نیست. گاهی ما سراغ  
لایه ظاهری ظاهری عالم میرویم، گاهی آن باطن عالم را میبینیم. جان عالم را میبینیم. در عالم تغییر نیست. او از ظاهر به جان نمیروند. او  
یک حقیقت واحد است. اما ما میتوانیم در لایه های مختلف عالم با عالم رابطه برقرار کنیم. ما حرکت میکنیم در لایه های عالم. همانطور  
که طبق آیه «و ان من شیء الا عندنا خزائنه» عرض کردیم که عالم از آنجا گسسته نشده است. سر جایش محفوظ است. اما نازل شدن  
غیر از گسسته شدن است. نازل است اما پیوسته است. لذا آن یک حقیقت واحد است، جدا هم نیست این نازله از آن خزائن، اما در عین  
حال یکی فقط نازله را منقطع میبیند، دیگری نازله را متصل میبیند. اگر نازله را متصل دید، غلغل اجزای عالم را میشنود، ماموریت آنها  
را میبیند اما اگر منقطع دید، این ها را بی جان میبیند، این ها را بی شعور میبیند.

میخواهد طی کند و برگردد. تنها موجودی که میتواند این مسیر را تا انتها طی بکند از ابتدا، انسان است.

موجودات دیگر مانع بیرونی و درونی ندارند. اما انسان هم از درون مانع دارد، نفس اماره، هم از بیرون مانع دارد. مانع بیرونی هم شیطان است و هم اصطکاکات عالم. تزامم بیرونی مانع برای حرکتش است به این معنا که هر چیزی هم در راستایی که میخواهد امکان تحقق ندارد. تازه یک مومن وقتی میخواهد حرکت بکند برای تمام آرزوها و اهدافش موانع زیادی است. لذا مضمون آیه «فاستقم کما امرت» برای کسانی است که میخواهند حرکت کنند و در مسیرند، منتها آن هم استقامت میخواهد، تا بتواند بر موانع غلبه بکند.

پس این حرکت علاوه بر اینکه از جهت وجودی طولانی ترین مسیر است و باید تمام این مسیر را طی بکند، پر مانع ترین مسیر هم هست. هم از جهت درونی هم از جهت بیرونی.

در تحلیل امروز میخواهیم ببینیم این موانع چطوری ایجاد میشود؟ شیطان در جنت به آدم به دروغ وانمود کرد که تو تن هستی. با این دیدن تن، باعث شد که آدم آن «ملک لایلی و شجره خلد» را بخواهد و فکر کند این مربوط به تن فانی است.

این حقیقت در دنیا چگونه رخ می‌دهد؟ این بحث بسیار دقیق و جدی در انسان شناسی است و بحث انسان شناسی را به مباحث نبوت مرتبط می‌کند.

\*\*\*\*\*

## اصل اول: عصمت در خلقت

مقتضای حرکت این است که هر موجودی مطابق استعداد خود حرکت میکند. هیچگاه حرکت یک موجود خارج از استعدادش نیست. این یک قاعده اصلی است. حرکت هر موجودی در دایره خودش است. یعنی استعداداتش باید به فعلیت برسد. یعنی یک چیزی که خارج از استعدادش باشد برای او پیش نمی‌آید. هر موجودی اینگونه است. نبات هم همینطور است «گندم از گندم بروید جو ز جو» یعنی مسیر هر کدام معلوم است. هیچکدام خارج از دایره خود نمیشوند. این یک نکته دقیق است که هیچ موجودی در نظام وجود از دایره وجود خودش خارج نمیشود.

برخی موجودات کمال خود را یکجا دریافت میکنند. مثل مجردات. اما گروهی از موجودات کمال خود را تدریجا کسب میکنند، ذره به ذره اضافه میشوند، مثل عالم اجسام، ماده، نباتات، جمادات، حیوانات و انسان که از عالم ماده شروع میکنند.

طبق تعبیر قرآن «الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» یعنی خداوند هر موجود را پس از خلقتش در مسیر خود هدایت میکند. و این هدایت متفرع

بر آن خلق است، یعنی هر موجودی در دایره وجود خودش معلوم میکند چگونه هدایت شود. هدایت هر موجودی در دایره هستی اش است.

در موجودات عالم هیچ موجودی در پیدا کردن هدایت بعد از خلش خطا نمیکند به غیر از انسان و جن. میتوان گفت در دایره عالم عصمت راه دارد. یعنی هر مخلوقی وجودش و هدایتش معصومانه است. هیچکدام از دایره وجود خودشان خارج نمیشوند. «هیچ گندم کاری و جو بر دهد؟» ممکن نیست گندم بکاری و جو بروید.

این یک قاعده و مالکیت الهیه است. ربوبیت الهیه است که این نظام را اینطور قرار داده است. ما این امر را در تحلیل طبیعی میبینیم که «گندم از گندم بروید جو ز جو» اما این حقیقت دایره مدار یک ربوبیت و نظام علیت و خطاناپذیر است.

در هر موجود جزئی، یک نظام واحدی حاکم است که از کجا حرکت خواهد کرد و به کجا خواهد رسید؟ دانه مسیرش معلوم است. اگر مانعی پیش نیاید، مسیر این دانه روشن است. این نظام متقن وجودی و شعور و ربوبیت و مالکیت از جانب حق است. نه تنها نسبت به تک تک اجزاء بلکه نسبت به کل نظام هستی هم همین هست. این یک ربوبیت واحد و قاعده واحدی است که بر همه هستی حاکم است.

## اصل دوم: انتخابگری انسان

قانون « اعطی کل شیء خلقه ثم هدی » شامل انسان هم میشود. اما یک تفاوتی با موجودات دیگر دارد که این تفاوت در عین اینکه یک تفاوت است، ولی از زمین تا آسمان ایجاد فرق میکند. آن تفاوت این است که انسان هدایتش تشریعی و اختیاری میشود. یعنی انسان با وجود راه های متعدد، مسیر هدایت و کمالاتش را اختیار و انتخاب میکند.

منشا تفاوت بین انسان و بقیه موجودات این است که در هستی عصمت حاکم است و خطا راه ندارد. اما درباره انسان، انتخاب او متوقف بر علم اوست و شناخت او ممکن است صادق یا کاذب باشد.

## اصل سوم: حرکت به سمت امور سازگار و فرار از امور ناسازگار

هر موجودی در این عالم، در مسیر حرکت خود، هر چیزی را متناسب و ملائم خود تشخیص دهد، به سمت آن حرکت می کند و از هر چیزی که نامناسب و ناملائم خود تشخیص دهد، دوری می کند. این قاعده، در همه موجودات (از جمادات و نباتات تا انسان) حاکم است. در انسان هم این مسئله به صورت اختیاری و ارادی وجود دارد. اگر یک غذایی سازگار با میل خود میبینید، با شوق آن غذا را میخورید. اگر آفتاب آزاردهنده باشد، به سمت سایه با شوق حرکت میکند. همه هستی اینطور هستند. آنها معصومانه به سمت امور سازگار با خود حرکت میکنند. و انسانها با اختیار

خود به سمت امور سازگار با ذات خود حرکت دارند. همچنین همه هستی از امور ناملایم با خود فرار میکنند مانند مرگ، بیماری. اگر نور برای درخت لازم است، حرکت درخت به سمت نور محقق میشود. حالا اگر مقابله مانعی بود، سعی میکند خودش را به سمت نور بکشد. یا اگر ریشه هایش به دیواره ای در زمین رسید، مسیرش را عوض میکند به سمتی که بتواند عبور بکند. یا ریشه ها به سمتی میروند که رطوبت و آب بیشتری هست. در حیوان و انسان هم همینطور است.

این اصل در تمام هستی حاکم است: حرکت به سمت ملایم و فرار از ناملایم.

خلاصه آنکه

اولاً موجودات همه در دایره وجودشان حرکت میکنند. از وجودشان خارج نیستند.

ثانیاً هر موجودی به سمت امور هماهنگ با خود حرکت میکند و از امور ناهماهنگ فراری است.

تفاوت انسان با حیوانات، از اینجا آغاز میشود که انسان حرکتش را با معرفت و علم آغاز میکند. تشخیص اینکه چه چیزی سازگار و ناسازگار است، در موجودات دیگر با غریزه و طبیعت است. اما در انسان، گاهی با غریزه، و طبیعت است و گاهی با اراده و علم. اگر چیزی از علم نشأت

بگیرد، خطا و صدق پیش می آید. اینجایی که جای پای خطا و صدق است، محل نفوذ و رابطه شیطان با انسان است. پس الان رابطه شیطان با انسان معلوم شد. در بهشت به آدم نشان داد که تو بدن هستی. در عالم دنیا هم از همین طریق می آید.

سوال: برخی انسان ها امری را سازگار تشخیص میدهند، ولی چرا بر خلافش عامدانه عمل میکنند؟

پاسخ: امکان ندارد انسان امر ملایم را تشخیص بدهد، ولی بر خلافش حرکت بکند مگر اینکه یک تشخیص دیگری داشته باشد که آن تشخیصش ملایم بالاتری را در نظر بگیرد که آن ملایم بالاتر مضاد با این باشد که اگر او باشد این نیست. مثلاً یک کسی که دکتر است و میداند سیگار بد و غیر ملایم است، اما یک امر ملایم دیگری در وجودش دارد که شدیدتر است مثل لذتی است که از سیگار کشیدن داشته است. این خودش یک ادراک ملایم بوده است، اگر این امر دوم شدیدتر باشد، با اینکه میداند چقدر سیگار ضرر دارد، اما غلبه میکند. یا اینکه میداند معصیت کردن، در مقابل خدا قرار گرفتن است، خیلی هم برایش سخت است، ندامت هم پیدا میکند بعدش، قبلش هم با خودش کلنجار رفته بوده است، اما در کنار این، یک مبدأ دیگری هم در وجودش هست که لذت آن را برایش تداعی میکند.



پس حتما اگر ملایم را دید به سمتش حرکت میکند. مگر اینکه آن ملایم مغلوب یک ملایم دیگری بشود. چون عالم دنیا عالم متضادات است. مزاحمت است. یعنی اگر مضادات نبود، هر ملایمی با ملایم دیگر یا غیر ملایم دیگر تضاد پیدا نمیکرد، حتما در وجود انسان هر ملایمی ادراک میشد بلافاصله محقق میشد. اما چون با یک ملایم دیگر تضاد پیدا میکند در محل بروز و تحقق، لذا میبینید این ادراک کنار زده میشود و آن ادراک محقق میشود.

در نظام علمی میداند سیگار کشیدن بدن است. اما در نظام گرایشی لذتی که در وجودش شکل گرفته بوده، غلبه دارد. برای انجام فعل چند مرحله باید محقق شود: تصور، تصدیق به فایده، شوق مؤکد، بعد اراده. این فرد در مرحله تصدیق به فایده، لذت هایی قبلی را با وجودش سازگارتر میبیند.

خلاصه بحث این شد که حرکت اولاً در حیطه وجود خودش است، پس اگر حیطه انسان، همه هستی را شامل میشود، حرکت انسان هستی را شامل میشود. هر موجودی یک مرحله و حدی دارد، حرکتش هم، یک طلوع و یک افولی دارد. حرکت انسان بما هو انسان طلوع دارد ولی افول ندارد. مگر اینکه خود انسان این را آفل کند، و الا افول ندارد. چون استعداد انسان متوقف شده و محدود نیست. همه موجودات استعداداتشان به حدود

خودشان محدود است ، حتی مجردات. (ما منها الا و له مقام معلوم). یک دانه گندم معلوم است که چه میشود. حد اکثر هفتصد دانه گندم یا هزار دانه گندم از او به دست می آید، دوباره این سیر را تکرار میکند و ادامه میدهد. اما انسان یک حقیقتی است که همه هستی بروز و ظهور اوست و به هیچ حدی محدود نیست. تعبیر امیر مومنان این است که «القلب مصحف البصر» قلب انسانی یعنی حقیقت انسانی یک صحیفه نانوشته ای است، یک دفتر سفیدی است که نویسنده اش چشم انسان است. چشم به عنوان مظهر قوا که دائم با دیدن، مینویسد. میخواهد خودش را شقی یا سعید بنویسد. این نویسنده جان بودن در انسان است.

در روایت شریفی هست که مومن در بهشت وارد سوق اعمال میشود. بازار اعمال «سوق الصور» است. صورت های مختلفی در این بازار هست. یعنی هر مغازه ای یک صورتی دارد. مومن صورتی را انتخاب میکند و به آن صورت متجلی و متحلی میشود. بعد دوباره صورت دیگری را انتخاب میکند. این صورتهای همان ملکات و اعمالش بودند که در آنجا متجلی میشوند.

در مقابل جهنمیان هم سوق الصور دارند، و هر لحظه به صورتی متلبس میشود، لکن این تغییر صورتهای با شوق او نیست، بلکه به محض آنکه از یکی از معاصی خویش میترسد، به همان صورت متجلی میشود.

«تری الظالمین مشفقین مما کسبوا و هو واقعٌ بهم.»، ترس دارند از چیزهایی که کسب کردند، تا میترسند که نکند آن یکی هم بیاید، آن صورت بر آنها مستولی میشود «و هو واقعٌ بهم». این هم همین اختیار است.

## اصل چهارم: امکان خطا در ادراک انسان

ارتباط انسان با نظام عالم ارتباط علمی است. مثلاً من این میز را میبینم، صورتی از این میز در ذهنم شکل میگیرد. اگر من چشمم عیبی داشته باشد، ممکن است رنگ این میز را غلط ببینم. در نظام عمقی، ممکن است این میز را گسسته از خزائن آن ببینم. این هم نوعی خطاست.

فرض کنید بچه ای به دنیا می آید و در اتاقی زندگی میکند و هیچگاه از آن خارج نشده و بیرون را ندیده باشد. در این صورت همه وسایلی که در آن اتاق هست، با نسبت اتاق مقایسه و ارزش گذاری میکند. بالاتر از اتاق را نمیشناسد. مثلاً تخت را یک دهم اتاق میبیند و میگوید تخت یک دهم کل است. چون بالاتر از این نمیشناسد. اگر از اتاق خارج و وارد فضای خانه شود، اشیاء را با اندازه خانه مقایسه میکند. مثلاً تخت را یک صدم خانه میبیند و میگوید تخت یک صدم کل است. ادراک قبلی خود را تکذیب میکند. هر اندازه جلوتر رود و جهان را بهتر بشناسد مقیاسش تغییر کرده و اندازه تخت به سمت کوچک شدن میرود.

ارزش تخت هم در این مقیاسها تغییر میکند. گاهی تخت یک دهم کل بود  
گاهی یک صدم کل گاهی یک هزارم کل و ...

همینطور که می‌رود می‌بیند چیزهای دیگری هم در کنار این هست که هم  
ارزشند با این یا از جهت ارزش نسبت به این بالاترند. امیر مومنان علیه  
السلام فرمود: « عظم الخالق فی انفسهم فصغر مادون ذلک فی اعینهم ». هرچقدر  
عظمت خالق در وجودی شکل بگیرد، اشیاء به سمت کوچک  
شدن می‌روند. صغر ما دون ذلک از جهت ارزشی در وجود این که این  
ارزش متفرع بر دید است. این صغارت هم در جانب شناخت است، هم در  
جانب ارزش گذاری است. هر دو جهت است.

در موجودات دیگر این خطا راه ندارد، چون افق نگاه اینها آنچه باید باشد  
در وجودشان شکل گرفته است اما در وجود انسان چون خطی و رو به  
صعود است، دائما تصحیح میشود و توسعه پیدا میکند و این توسعه پیدا  
کردن باعث میشود ارزش ها و شناخت های سابق دائما متزلزل باشند. آیا  
این تزلزل باعث میشود که انسان ثبات پیدا نکند و نسبت حاکم بر او  
بشود؟

جمع بین این کمالی که امکان پذیر است با آرامش که در وجود انسان باید  
باشد چگونه است؟

دائما در نماز میخوانیم که سبحان ربی العظیم و بحمدہ، به ما یاد میدهند بگوئید خدایا من تو را میشناسم. اما از این معرفت تو را تنزیه میکنم. یعنی معرفت من نهایت نیست. یعنی دائما منتظرم بالاتر از این پیش بیاید. دائما تنزیه میکنم، سبحان ربی الاعلی و بحمدہ، یا آیہ «إِن مِّن شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِہ» همه موجودات حمدشان با تسبیح است. موجودات در ارتباط با خدا، جایگاه ثابت دارند. انسان در شناخت موجودات در حال حمد و تسبیح است. مقام همین موجود دائما تصحیح میشود.

خلاصہ آنکہ امکان دارد خطای در شناخت هستی برای انسان پیش بیاید. به دنبال خطای در شناخت، خطای در ارزش گذاری و رابطہ پیش می آید. در وجود انسان علاوه بر شناخت هستی ارزش گذاری هم هست. ارزش گذاری ها در موجودات دیگر تکوینی و غریزی و طبیعی است. یعنی اینکہ حیوان فرزندش را سازگار با وجودش ببیند و از او دفاع میکند، یک امر غریزی طبیعی است، اما انسان به مقداری کہ ہر چیزی را با اہمیت برای خودش ببیند، میتواند کم یا زیاد بکند و میتواند وقتی فہمید معرفتش غلط بودہ است تفاوت ایجاد کند. تا حالا فکر میکرد کہ این برایش ارزش نود دارد، حالا یک دفعہ متوجہ میشود کہ ارزشش دہ است. میتواند خودش بہ اندازہ دہ را تنظیم کند. یعنی اینطور نیست کہ اگر روی چیزی ارزشی گذاشت، تا آخر ہم ہمینطور باشد. پس جای ارزش گذاری با آن معرفت محقق میشود.

## اصل پنجم: دخالت شیطان در موارد خطا

شیطان در این دو مرحله دخالت میکند. یکی در شناخت عالم دخالت میکند تا شناخت واقعی محقق نشود. « فدلأهما بغرور » یعنی به فریب آدم و حوا را دلالت کرد ... در اثر این فریب ایشان حرکت کردند. به دنبال این شناخت خطا ارزش گذاری خطا ایجاد میکند.

علاوه بر این انسان چون یک نظام اجتماعی دارد، غیر از ارتباطات با اشیاء نظام ارتباطات با انسانهای دیگر نیز دارد که برای این ارتباطات خود قواعدی را اعتبار میکند. ابتدا تلاش میکند اعتبارات او هماهنگ با قوانین تکوین باشد ولی در همینجا نیز شیطان دخالت میکند.

مثلا انسان از اینکه سر در بدن قرار دارد و سر حاکم است بر بدن، و مغز دستور میدهد و فرماندهی میکند؛ انتزاع میکند که در یک جامعه رئیس یعنی کسی که نقش سر را در جامعه دارد. این را مطابق آنچه در تکوین است اعتبار میکند.<sup>۳</sup>

انسان از صبح تا شب اکثر روابطش بر اساس نظام اعتباراتی است که جعل شده است. نظام اعتبارات بد است یا خوب است؟ نظام اعتبارات در وجود انسان لازم است. مالکیت زوجیت، معاملات، بیع، .. خدا رحمت کند آقای

---

<sup>۳</sup> انسان نمیتواند جعلی کند که در تکوین ندیده باشد. ابداع برای انسان امکان پذیر نیست. ابداع یعنی یک چیز نو آورده ای که هیچ سابقه ای نداشته باشد. ترکیب میتواند بکند از آن ها، جدید ایجاد بکند ترکیب، اما یک چیزی که ماده اش بی سابقه باشد، اصلا نظیر نداشته باشد برای انسان امکان پذیر نیست.

بهاء الدینی میفرمود بیش از ۹۵٪ اعمال ما در اعتباریات صرف میشود، منتها اعتباریاتی که بعضی اش باطل است، بعضی اش صحیح است.

شیطان دنبال این است که در شناخت حقایق بیرونی در ما تصرف بکند و خطا ایجاد بکند. علاوه بر آن در جعل اعتباریات و ارزش گذاری در اعتباریات ایجاد خطا کند. این دوتا، دو نقطه مرکزی وجود انسان هستند که انسان را شکل میدهند و انسان شناسی در نظام حیات دنیا با این دوتا شکل میگیرد. این دو نه در نظام انسان قبل دنیا راه داشت<sup>۴</sup> و نه در انسان بعد دنیا و در معاد.

انسان در دنیا مبتلای به این دوتا حقیقت است: شناخت غلط و جعل اعتباریات غلط.

سوال: با توجه به اینکه موجودات دیگر هم امم و اجتماع دارند، در آنها چگونه خطا نیست؟

پاسخ: رابطه اجتماعی در آنجا به نحو تکوین است. اعتبار نیست. اینطور نیست که مورچه ها همه شان یکجور باشند، یک عده شان با اعتبار کارگر شوند و یک عده با اعتبار ملکه شوند. ملکه از ابتدا ساختار وجودش متفاوت است. اما اعتبار قائم به انسان است. با بود انسان هست، با نبود

---

<sup>۴</sup> اگر میگوئید برای نسان قبل دنیا خطای در شناخت رخ داد؟ «دلاهما بغرور» پاسخ آن است که آن مربوط به ساختاری بود که داشت به سمت زمین می آمد.

انسان نیست. در نظام غیر از انسان این اعتبارات نیست. لذا میبینید که ملکه مورچه ها، جنس ساختش با بقیه متفاوت است. در آنجا نظام اجتماعی هست اما بر اساس اعتبارات نیست. آنجا خیال و وهم به این معنایی که انسان دارد نیست.

خلاصه آنکه :

۱- هر موجودی از دایره وجود خودش در کمالات خارج نیست. هر کمالی که پیدا میکند در دایره یعنی استعدادهای اوست.

۲- هر موجودی به سمت امور سازگار با ذاتش حرکت میکند و از اموری که از آنها تنفر دارد، جدا میشود. پس در دایره وجود خودش به سمت ملایمات دارد حرکت میکند و از آن هایی که مطابقش نیستند و با او در مخالفتند دارد جدا میشود.

۳- دو قاعده فوق در انسان همراه با شناخت است. علاوه بر آن به دلیل حیات اجتماعی نیازمند اعتباریات است. باید اعتباریاتی جعل بشود که حدود تصرف هر کسی معین بشود تا تعدی ایجاد نشود. و در هر کدام از اینها امکان خطا وجود دارد و همین زمینه دخالت شیطان خواهد بود.

۴- کار دین تصحیح شناخت و ارزش گذاری و اعتباریات انسان است.



مرحوم علامه طباطبایی در کتاب شریف الولایه و همچنین در کتاب انسان فی الدنیا از همین سیر وارد بحث شده است: که ما دو دسته علم داریم، یک دسته معانی و تعلقات ماست که از موجودات خارجیه است که نسبت به آنچه در حقیقت خارجیه محقق میشود و وابسته به ما و اعتبار ما نیست. دیگری جایی است که ما خودمان اعتبار میکنیم. اعتبارات ما مثل ملکیت، زوجیت، ....

در فصل دوم انسان فی الدنیا، حیات الانسان ظرف نفسه، که بیان کردیم که «هیچ موجودی از ظرف وجود خودش خارج نیست.» از جمله انسان که از ظرف وجودش خارج نیست. ظرف نفس انسان امکان و استعدادهای او در همه هستی است.

علامه از آیات «الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی»، «الذی خلق فسوی، و الذی قدر فهدی» «کل شیء فصلناه تفصیلا» استنباط میکند که هر موجودی را در وجود خودش رساندیم به تمام کمالاتی که برایش امکان پذیر بود.

بعد آیات دیگری را می آورند از جمله این آیه که «و إن منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا، نیست از شما، از انسان ها مگر اینکه وارد جهنم میشود» منتها این جهنم کدام جهنم است؟ جهنم دنیاست. این جزء

قضاهای حتمیه الهیه است که انسان ها باید وارد عالم دنیا بشوند. «ثم ننجي الذين اتقوا منكم و نذر الظالمين فيها جثيا» سپس عده ای از اینجا نجات پیدا میکنند. به کمک تصحیح در نگاهشان و شناختشان و اعتباراتشان و حرکت مطابق اینها نجات می یابند. دین اعتبار درست را جعل میکند. دین می آید شناخت صحیح از عالم را ایجاد میکند. دین هم شناخت صحیح از عالم ایجاد میکند، هم اعتبار صحیح را ایجاد میکند.

علامه توضیح میدهند که شیطان در هر دو مرتبه میخواهد دخالت بکند. یکی اینکه نشان بدهد حقیقت تو و تمام مرتبه حقیقت عالم همین دنیاست. همه هستی تو و همه هستی عالم همین دنیاست. یک بینش ایجاد کند، مثل آنجا که به آدم گفت تو بدنی، انسان را در مرتبه بدن تنزل بدهد، انسان نگاهش به هستی نگاه آن بچه ای میشود که در اتاق یک دهم اتاق میدید، یک دهم کل هم میدید. دنیا را کل میبیند. و چون دنیا را کل میبیند و استعدادش فراتر از کل است، تمام استعدادش را در سرمایه گذاری اش و هستی اش و ارزش گذاری اش در این راستا صرف میکند. وقتی در این راستا صرف کرد سفک و فساد و دعوا و خونریزی و سقوط و شقاوت و ... به دنبالش می آید. قرآن میخواهد حیات دنیا را رسوا بکند که «و ما متاع الحیاء الدنیا فی الآخرة الا قلیل» نمیگوید دنیا اصلا نیست، مثل آنجا که بگوییم این یک دهم اتاق اصلا نیست، بلکه نسبت را تصحیح میکند. یا آیه

« اعلّموا انما الحياء الدنيا لهو و لعب». اگر کسی کل را دید، دنیا میشود لهو و لعب. اگر کل دید، خطا دیده است، میشود لهو و لعب.

همچنین آیه « يعلمون ظاهرا من الحياء الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون.» که از این حیات دنیا ظاهرش را میبیند، اما کل میبیند. باطن را دیگر نمیبیند.

« و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين» ، هر کسی عالم را با عقبه و ارتباطش با ملکوت ندید، شیطان همراه دائمی اوست.

« انهم ليصدونهم عن السبيل و يحسبون انهم مهتدون» ، انسانها را از راه می اندازند در حالی که خودش فکر میکند که در کمال هدایت است.

« فاعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحياء الدنيا ذلك مبلغهم من العلم» ، این بالاترین افق نهایی است که در علم رسیده اند. یعنی کسی که فقط ارزش دنیا را میفهمد ، شناختش از عالم دنیا فقط همین بوده است.

## پرسش و پاسخ:

سوال: آیا ممکن است انسان شناختش درست باشد ولی در اعتباریاتش خطا جعل بکند؟

پاسخ : بله. چون هوس در وجود انسان هست. با اینکه میداند این غلط است خودش را سر جعل میکند. یک وقت در جعل اعتباریات است که

مالکیت چیست؟ یک بار بحث این است که بگوییم مالک کیست؟ این هم در اعتباریات است که بگوییم این مالک است، این رئیس است. در جعل اعتبارات که مالکیت چیست، امکان خطا هست مانند نگاه لیبرالیستی یا کمونیستی. از همین جاست که این ضرورت پیش می آید که چه کسی میتواند اعتبار صحیح انجام دهد؟ آیا انسانها با نگاه محدود میتوانند جعل اعتبار صحیح کنند؟ نیاز به وحی از اینجا جوانه میزند.

اما گاهی خطا در این است که چه کسی مالک یا رئیس باشد. خطا در هر دو مرحله اش امکان پذیر است.

**سوال:** به نظر میرسد اعتبارات در حیوانات هم موجود است.

**پاسخ:** در حیوانات یک اعتبارات خیلی رقیق و کمرنگی ممکن است باشد که تفکیک آن از اعتبارات انسان هم ساده نیست. لذا گفتیم اصلا چنین اعتباری آنجا نیست.

در انسان ها ممکن است یک کسی را به غلط رئیس کنند ولی در آنجا اینطوری نیست. حتما ریاست آنجا تابع شعور و ابزارشان است. در بعضی حیوانات کاملا معلوم است مثل موریانه و مورچه و زنبور، اصلا ملکه و بقیه جسمشان مختلف است، یعنی اینطور نیست که مثل هم باشند و یکی را بکنند رئیس. اصلا جسم ملکه با جسم بقیه مختلف است.

**سوال:** نرها بر سر ماده ها دعوا میکنند که یکیشان بشود رئیس و زوج.

پاسخ: خود دعوا کردن در نظام خودش برای خودش قانون واحد دارد.

سوال: تفاوت انسان با سایر موجودات را در افعال ارادی قرار دادید؟

پاسخ: نه. عرض کردیم که اراده در انسان خوب آشکار است.

سوال: سایر موجودات افعال ارادی ندارند؟

پاسخ: افعال ارادی دارند، اما به معنای اینکه تصور و، تصدیق به فایده کنند ، بعد شوق مؤکد ایجاد بشود ندارند.

عرض کردیم خدا فاعل ارادی است. اما تصور و تصدیق و شوق ندارد. انتخاب از چند گزینه ندارد ولی کماکان مختار است و اراده دارد. ملائکه اراده دارند، حیوان اراده دارد. آن از مراتب بالاتر فوق انسان، این هم از مرتبه دون انسان. . بنابر آنچه که در نظام کل ما قائلیم به عنوان نگاه معرفتی عمیق میگویید و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم، در نظام عمومی حتی نباتات و حتی جمادات به نحوی اراده دائر مدار وجودشان است. یعنی هر جا پای وجود است، همه لشگر وجود و کمالات وجود هم هستند. منتها در حد آن موطن.